آب

وضعیت آب در اردوگاه‌هاي اسيران ایرانی در عراق.

آب ماده‌ای مرکب ساخته‌شده از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن است. ويژگي بی‌بويي، بی‌رنگي، و بی‌طعمي آب، آن را از دیگر مایعات متفاوت می‌سازد. بهترین تعریفی که مي‌توان از آب عرضه داشت اينكه «آب مایة حیات است.»

انسان از گذشته‌های دور و از بدو حیات، با آب رابطة مستحکمی داشته است. وجود هرگونه حیات، متکی به آب است. آب تقریباً هفتاد درصد وزن بدن انسان را تشکیل می‌دهد و در بیشتر فرایندهای متابولیسمی بدن، نقش حیاتی ایفا می‌کند. میزان نیاز بدن انسان به آب سالم، متفاوت است. این میزان، به معیارهایی ازقبیل سن، سطح فعالیت، و محیط بستگی دارد؛ همچنین انسان پیوسته و در طول زندگی برای شست‌وشوی بدن، لباس‌ها، ظروف و غيره به عنصر آب نیازمند است. انسان تا با کمبود و یا نبود چیزی مواجه نشود، قدر آن را نمی‌داند.

اسيران ایرانی، در دوران اسارت به‌خصوص ساعات اولية آن، کم‌وبیش با مشکل کم‌آبي یا بی‌آبی مواجه بودند؛ بعثي‌هاي عراقي از شیوه‌های مختلفی برای آزار اسیران استفاده می‌کردند كه يكي از آنها قطع آب بود. بودند اسیرانی که در اثر بی‌آبی، تشنگی یا نوشیدن آب‌های آلوده دچار بیماری‌های مختلف شدند یا حتي جان خود را از دست داده و شهید شدند.

1. کمبود آب

خاجی (1391) کمبود يا نبود آب آشامیدنی در اردوگاه‌ها را امری همیشگی و عادی، به‌خصوص در دوران انتقال اسیران از خط مقدم جبهه تا اردوگاه‌ها و درون قرنطینه‌ها مي‌داند.

به گفتة زاغیان (1389)، اولین مشکلی که اسیران در زندان الرشید با آن مواجه بودند، کمبود آب بود: تانکر مکعب‌شکلی کنار درِ ورودی آسایشگاه وجود داشت که در طول روز، اسیران برای نیاز خود از آب آن استفاده می‌کردند. اما آب آن تانکر جواب‌گوی نیاز اسرا نبود طوری‌که به‌كرّات با کمبود آب مواجه بودیم و چون آب دستشویی‌ها هم مرتب قطع می‌شد، اسیران به‌ناچار از آب این تانکر استفاده می‌کردند؛ برای شست‌وشوی ظرف‌ها و لباس‌ها نيز از آب همين تانكر استفاده می‌شد.

آ

2. قطع همیشگی آب

کویری بودن نواحی میانه و جنوب عراق، همچنین گرمای بسیار شدید آن، همواره این کشور را با مشکل کمبود آب مواجه كرده است. این مسئله در مقیاس وسیع‌تری سلامت اسرا را به خطر می‌انداخت. اسیران تقریباً با مشکل همیشگی قطع آب مواجه بودند.

عطایی (1389: 137) در مورد اردوگاه موصل 2 چنین بیان كرده است: «آب دستشویی به‌طور دایم قطع بود؛ سطل‌های آب را در کنار توالت‌ها قرار داده بودند و کسانی داوطلبانه مأمور پر کردن دایم این سطل‌ها از آب منبع شده بودند.» نوبرانی (1391: 105) در مورد قاطع 2 در اردوگاه رمادی (کمپ 9) بیان کرده است: «قطع شدن آب و فشار آن، گاهی‌اوقات اعصاب همه را به هم می‌ریخت.»

در زمان داخل‌باش، اکثر ارشدها، که مسئولان اصلی داخل آسایشگاه‌ها بودند، به‌علّت کمبود آب مصرفی و سهمیه‌بندی آن به اسیران اجازه نمی‌دادند که در زمان استفاده از توالت‌های ایستاده (سرپایی) از آب استفاده کنند؛ همچنین در دستشویی، توالت و حمام‌ها نیز یا همواره آب قطع می‌شد و اگر بود، فشارش کم بود.

به‌علّت کمبود یا قطع مکرر آب، بدن اسیران در بیشتر مواقع ناپاک بود. به گفتة سالمی‌نژاد (1389: 65) «تقریباً قطع همیشگی آب، مانع اجرای مسائل شرعی می‌شد... افراد تا روزها، با بدنی ناپاک به انجام فرایض دینی خود مشغول بودند. در بعضی از موارد، اسرا با خیس کردن یک تکه ابر، اقدام به غسل می‌كردند.»

3. كمبود شيرهاي آب

مشكل مضاعف اسيران براي شست‌وشوي ظرف‌ها و لباس‌ها كمبود تعداد شير آب بود. نوبرانی (همان: 107) بیان می‌کند: «بعضی روزها آب قطع می‌شد و لباس‌ها با کف روی دستمان می‌ماند... به‌علّت کمبود آب و سخت و وقت‌گیر بودن شست‌وشوی ظرف‌ها از یغلاوی‌ها استفاده نمی‌کردیم و هر ده نفر دور یک ظرف غذا می‌نشستیم و غذا می‌خوردیم.»

4. وضعیت بهداشت آب، آلودگي آب‌ها

سلامتی انسان‌ها ارتباط مستقیم با آب سالم و بهداشتی دارد. نبود آب سالم در اردوگاه‌ها باعث بروز بیماری و آلودگی محیط می‌شد: «در شهر العماره، ما را درون سوله‌هایی تنگ جا دادند. عراقی‌ها لولة تانکر آب را در سوله آوردند و روی زمین گذاشتند، شیر آن را باز کردند که اسیران تشنه از آن آب بیاشامند. در آن آب، خون جنازة دوستان شهیدمان دیده می‌شد. همچنین ادرار بچه‌ها و سیمان و خاک هم با آب قاطی شده بود.» (رحمانيان، 1390)

عطایی (همان: 122-121) چنین گفته است: «اردوگاه‌های واقع در رمادی، که در معرض توفان‌های شن و خاک سیاه قرار داشت، به‌طور دایم با کمبود آب مواجه بودند و آب مصرفی هم آلوده و غیربهداشتی و دارای درصد بالایی از مواد معدنی بود... این دو امر، باعث بروز بیماری‌های پوستی، التهاب و عفونت کلیه و مثانه و رسوب سنگی در آنها شده بود.» رحمانیان (همان: 65) در مورد اردوگاه موصل 4، چنین بیان کرده است: «آب لوله‌ها زنگ‌زده بود. بچه‌ها با خوردن آن آب زرد و زنگ‌زده تا یک ماه به اسهال مبتلا شدند.»

سالمی‌نژاد (همان) بیان می‌کند که آب‌ها آهک داشتند و چون آب آهک‌دار، صابون و کف را به‌خوبی پاک نمی‌کند، اسیران پودر شوينده را در آب می‌ریختند و از آن به‌جای صابون استفاده می‌کردند و چون آب کافی برای شست‌وشو وجود نداشت، صابون و پودر رختشویی به‌خوبی از روی سطوح بدن پاک نمی‌شد و همین امر، به‌مرور زمان عوارضی را برای بدن به همراه داشت و سبب بروز بیماری‌هایی می‌شد.

به‌علت آلودگي آب، بیماری‌های پوستی نیز به شکل‌های عجیب و ناشناخته‌ای ازجمله قارچ‌های پوستی، دمل‌های چرکی بزرگ و... در میان اسیران شایع بود. پزشکان متخصص صلیب سرخ، با تأكيد بر آلودگي آب مصرفی، چند نوع از این بیماری‌ها را ناشناخته معرفی کردند؛ همچنین بیماری‌های انگلی، اسهال و تهوع ناشی از آب آلوده نیز در میان اسیران، به‌وفور شایع بود. (عطايي، همان)

گاه استفاده از وسايل ديگري غير از ليوان سبب بروز بيماري در اسيران مي‌شد: «در روزهای آغازین اسارت پوتین ظرف آب ما بود. آنهایی که می‌توانستند به مجروحان کمک کنند، با پوتین آب می‌آوردند. همین‌ها گاهی لباس خود را خیس می‌کردند و بقیه با مکیدن آن، کمی از عطش خود را برطرف می‌کردند.» (رحمانيان، همان: 17)

5. شیوه‌های خنک کردن آب گرم

آب آشامیدنی گرم بود و اسیران برای خنک کردن آن به‌خصوص در فصل تابستان، از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کردند. یکی از این شیوه‌ها استفاده از حُبّانه بود. عراقی‌ها در هر آسایشگاه، به‌طور جداگانه، ظرف سفالینی به نام حُبّانه برای نگه‌داري و خنک كردن آب آشامیدنی در اختیار اسیران قرار داده بودند. این ظرف به شکل مخروطی وارونه بود که روی چهارپایه یا سه‌پایه‌ای که به همین منظور ساخته شده بود، قرار مي‌گرفت. حُبّانه‌ها ازنظر مقدار گنجایش آب متفاوت بودند و انواع بزرگ، کوچک و متوسط داشتند. تعداد حُبّانه‌ها در هر آسایشگاه محدود بود و جواب‌گوی نیاز اسیران نبود. البته باید توجه داشت که، در اردوگاه‌هاي صليب سرخ‌نديده يا مفقودالاثرها، از حُبّانه خبري نبود. خاجی (همان) گفته است که در آسایشگاه‌هایی که سطل آب یا حُبّانه وجود نداشت، اسيران آب موردنیاز خود در طول شب را، با یک لیوان به آسایشگاه می‌بردند.

اسیران با نایلون و پارچه، مشک‌های کوچکی درست مي‌کردند و آن مشک‌ها را جلوی پنجره آویزان می‌کردند تا آب داخل آن خنک شود. از ظرف‌های فلزی نيز برای خنک کردن آب استفاده می‌شد؛ دور این ظرف‌ها، پارچه یا گونی می‌پیچیدند و آن را از آب پر و کنار پنجره، در معرض باد آویزان می‌کردند تا آب درون ظرف، کم‌کم بر اثر تبخیر حاصله خنک شود.

اسیران حلب‌های چهار کیلویی روغن نباتی را جمع‌آوری مي‌کردند و پس از شست‌وشوی آنها، با سیم‌خاردار برای آن دسته‌ای درست می‌کردند تا بتوانند به‌راحتی آن را به دیوار یا ستون‌های ایوان آسایشگاه آویزان کنند و در مرحلة بعد، تکه‌هایی از پتو یا لباس‌های کهنه را محکم به دور آن می‌دوختند. با توجه به کثرت اسیران و کمبود حلب، امکان ساخت آن برای تک‌تک نفرات به‌طور جداگانه وجود نداشت. یک نفر از اعضا به‌عنوان ساقی انتخاب می‌شد تا کارهای مربوط به آب‌سردکن، ازجمله پر کردن و مرطوب نگه داشتن پتو یا پارچه دور آن را به‌عهده بگیرد.

6. استفاده از آب باران

در موارد متعددی، اسرا از آب باران برای آشامیدن و... استفاده می‌کردند؛ در زمان بارش باران، سطل‌ها را در محوطة روباز قرار می‌دادند و پس از جمع شدن آب، از آن استفاده می‌کردند: «یک‌بار که آب برای چند روز قطع شد، حسابی سردرگم شده بودیم... اسرای غریب و تشنه، نگاهشان به آسمان بود... باران خوبی بارید. همة بچه‌ها به جنب‌وجوش افتادند و ظرف‌های آب را پر کردند.» (رحمانیان، همان: 29-28)

7. نبود آب لوله‌کشی

در خاطرات اسيران حاضر در اردوگاه‌هاي مختلف به‌كرّات از نبود آب لوله‌كشي سخن به ميان آمده است. بيشتر اردوگاه‌ها، آب لوله‌كشي نداشت و آب با تانكر به اردوگاه آورده مي‌شد. به گفتة خاجی (همان)، در اردوگاه رمادی به‌‌علّت هموار بودن منطقه و نبود دسترسی به شبکة آب شهری، جهت ایجاد فشار لازم برای جریان یافتن آب درون لوله‌ها، از تعدادی منبع استفاده می‌شد که روی ساختمان تعبیه شده بود. به این‌صورت که آب را با تانکر به اردوگاه مي‌آوردند و به درون این منابع پمپ می‌کردند و سپس مورد استفادة اسیران قرار می‌گرفت. به‌همین‌علت، آب ذخیره‌شده در منبع، در معرض جریان هوا قرار می‌گرفت؛ لذا در تابستان‌ها بسیار گرم و در زمستان‌ها بسیار سرد بود... برای استحمام نيز، اسرا آب را به داخل حمام می‌بردند و با آن خود را می‌شستند.

8. جیرة آب در اسارت

خاجی (همان) گفته است که در ابتدای ورود اسرای ایرانی به اردوگاه شماره 17 تکریت، آنها را در سه سوله اسکان دادند. این سوله‌ها فاقد امکانات بهداشتی بودند. اما آب لوله‌کشی داشتند. استفاده از آب به‌صورت جیره‌بندی بود؛ به‌گونه‌ای‌که در کل ساعات شبانه‌روز، اسرا بیشتر از چند ساعت اجازة استفاده از آن را نداشتند: «در مدت 10 روز اول ورود اسرای ایرانی به اردوگاه شماره 6 (رمادی 1)، این افراد در آسایشگاه محبوس شدند. سربازان عراقی تعدادی (4، 5 عدد) حلب روغن 7 کیلویی را پر از آب مي‌کردند و برای استفادة اسرا در پشت پنجرة آسایشگاه قرار می‌دادند.» رحمانیان (همان: 21) در مورد زندان الرّشید در بغداد، گفته است: «در گرمای شدید تابستان، در هر شبانه‌روز، به هر نفر دو لیوان آب می‌رسید.» کرمی (1389) گفته است که به ما در زمان داخل‌باش، دو سطل 45 لیتری آب به‌عنوان سهمیه می‌دادند که مسئول آب، در دقایق پایانی بیرون‌باش به آسایشگاه مي‌آورد. این مقدار آب برای آشامیدن، وضو و سرویس بهداشتی 60 نفر به مدت 15 ساعت بود. سال‌های ابتدایی اسارت یک سطل بیشتر در اختیار نبود؛ به‌ناچار در ماه‌های گرم سال، از سطل ادرار نیز در ساعات اولیة شب استفاده و بعد از خالی شدن در توالت قرار داده می‌شد.

9. قطع آب، ابزار شکنجه و فشار دشمن

عراقی‌هاي بعثي برای آزار و اذیت اسيران مکرراً آب اردوگاه را قطع می‌کردند و اجازة خروج از آسایشگاه‌ها را به آنها نمی‌دادند. همچنين، برخي از اسیران ایرانی از همان لحظة آغازین اسارت یا در زندان‌های عراق بر اثر تشنگی مفرط و بی‌آبی جان خود را از دست داده و به شهادت رسیدند.

نيز نگاه كنيد به شست‌وشو و حمام

كتاب‌شناسي

خاجی، علی (1391). اردوگاه‌های اسیران، چ دوم. تهران: پیام آزادگان.

رحمانیان، عبدالمجید (1390). تنفس ممنوع، چ دوم، تهران: پیام آزادگان.

زاغیان، اصغر (1389). دوازدهمین اردوگاه. تهران: پیام آزادگان.

سالمی‌نژاد، عبدالرضا (1389). دانستنی‌های آزادگان، چ دوم. تهران: پیام آزادگان

عطایی، سیامک (1389). سفر به شهر آزادی. تهران: پیام آزادگان.

کرمی، حسین (1389). اردوگاه سوم. تهران: پیام آزادگان.

نوبرانی، امیر (1391). رنج و گنج. تهران: پیام آزادگان.

سهیلا علی‌ین

آباد، معصومه

بانوي آزادة ايراني.

معصومه آباد در چهاردهم شهریور 1341 در محلة کارگری پیروزآباد آبادان به دنیا مي‌آيد. پدرش، طالب، کارگر شرکت نفت بود. تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان مهستی، دورة راهنمایی را در مدرسة شهرزاد و دوران دبیرستان خود را در دبیرستان دکتر مصدق آبادان مي‌گذراند.



سال‌های پایانی دبیرستان او با شرکت در فعالیت‌های انقلابی همپای اعتراضات مردم هم‌زمان مي‌شود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت انجمن اسلامی دبیرستان را مي‌پذیرد: «فروردین سال 1358، فرمان جهاد سازندگی ازطرف امام صادر شد. نمایشگاه بعدی را «نمایشگاه جهاد و گندم» نامیدیم تا بتوانیم همة مردم را به‌سمت جهاد و خودکفایی گندم سوق بدهیم. هر دو نمایشگاه در کانون فتح (کانون انجمن‌های اسلامی دبیرستان‌ها و دانشکدة نفت) برگزار شد. کانون خانة دومم شده بود. همة جلسات مسئولان انجمن‌های اسلامی دبیرستان‌ها و انجمن اسلامی شرکت نفت و... در این مکان برگزار می‌شد.» (آباد، 1394: 99)

در عزل و نصب‌های اول انقلاب در كسوت نمایندة فرماندار به پرورشگاه آبادان می‌رود: «من از بین تمام مراکز و ادارات و سازمان‌ها به دنبال جایی بودم که به آن علاقه‌مند باشم. یتیم‌خانة شهر را انتخاب کردم که به آن پرورشگاه می‌گفتند.» (همان: 108)

حضورش در پرورشگاه به عضویت در سازمان هلال احمر می‌انجامد. روزهای آغازین جنگ، با وجود مخالفت‌های پدر و برادرهایش، در آبادان می‌ماند و برای کمک به مجروحین به بیمارستان شرکت نفت می‌رود. اما ذهنش درگیر بچه‌های پرورشگاه است. هماهنگی‌های لازم انجام مي‌شود و بچه‌ها را به شیراز انتقال می‌دهند. در تاریخ بیست‌وسوم مهر 1359، هنگام بازگشت از شیراز، در جادة ماهشهر- آبادان همراه با شمسی بهرامی (← بهرامي، شمسي) به اسارت نیروهای عراقی درمی‌آید.

روز بعد، آن دو را به تنومه می‌برند و در اتاقی زندانی می‌کنند. فاطمه ناهیدی (← ناهيدي، فاطمه) دیگر اسیر ایرانی است که در آن اتاق زندانی است. روز بیست‌وششم مهر حلیمه آزموده (← آزموده، حليمه) به جمع سه نفری آنها اضافه می‌شود. آنها را به زندان الرّشید بغداد می‌برند و مورد بازجویی قرار می‌دهند. ایشان در مورد نحوة ارتباط با دیگر اسرا می‌گوید: «سلول سمت چپ [اسرا] به دریچه زدند و نگهبان را صدا زدند. دریچه که باز شد ما بلافاصله زیر در رفتیم. از زیر در شنیدیم که با صدای بلند گفتند ما ترتیب الفبا را نمی‌دانیم. فکر کردیم شاید از هم‌وطنان عربمان هستند. چون دکتر که می‌آمد، عربی را خوب صحبت می‌کردند. حدس دیگرمان این بود که شاید سواد کافی ندارند. کار خلاقانة آن برادری که به بهانة ترانه خواندن اسامی دوستانش را با شعر و آهنگ برایمان گفته بود، یادمان آمد. ازآنجاکه نگهبان‌ها به دعای بعد از نماز ما در سه وعده نماز یومیه عادت کرده و آن را پذیرفته بودند، شروع به خواندن دعای «امن یجیب» کردیم، البته با همان لحن و صوت همیشگی به‌جای دعا حروف الفبا را شمرده‌شمرده می‌خواندیم. چون دعا بی‌موقع بود و چندبار تکرار شد، نگهبان با عصبانیت دریچه را باز کرد و گفت: چیه؟ چقدر روضه‌خوانی می‌کنید؟ برای اینکه فکر نکند با تشر او ساکت شده‌ایم، یک‌بار دیگر هم خواندیم. وقتی تمام شد، فوراً از دیوار سمت راست که ترتیب حروف الفبا را گرفته بودند شروع به ضربه زدن کردند: زن با یک دست گهواره و با دست دیگر دنیا را تکان می‌دهد.» (همان: 271-270)

سلول آنها را عوض می‌کنند. در این جابه‌جایی با سلول هم‌جوار ارتباط برقرار می‌کنند. خلبان محمدرضا لبیبی در سلول کناری است. آنها خودشان را به او معرفی می‌کنند. خلبان که تصویرش را هنگام اسارت خبرنگارها پخش كرده‌اند و نمی‌توانند او را از صلیب سرخ جهانی مخفی نگه دارند، هنگام مصاحبه با مأموران صلیب، جریان چهار دختر اسیر ایرانی را به آنها اطلاع می‌دهد.

خلبان محمدرضا لبیبی در این‌باره می‌گوید: «بعد از اینکه مرا از مجاورت سلول خواهرها بردند و به هیئت صلیب سرخ معرفی کردند، در اولین دیدارم با نیروهای صلیب، موضوع آنها را مطرح کردم. هیئتی ازسوی صلیب سرخ جهانی به ریاست مردی سوئیسی‌تبار به نام Himan، که ما او را «هیومن» صدا می‌زدیم، به دیدار من آمدند. هیومن در آن دیدار به من گفت: ما باید بلافاصله بعد از اسارت شما را ملاقات می‌کردیم و خبر سلامتی شما را به ایران و خانواده‌تان می‌دادیم و از این بابت عذر می‌خواهیم. من گفتم: شما از چهار دختری عذرخواهی کنید که قریب به یک سال است در زندان و سلول‌های تنگ و تاریک هستند و عراق آنها را مخفی کرده است. (همان: 307)

معصومه آباد به همراه سه دختر اسیر دیگر، که از حقوق خود آگاهی پیدا کرده‌اند، در زندان اعتصاب غذا می‌کنند. بعد از حدود هجده روز اعتصاب، آنها را به بیمارستان الرشید می‌برند. معصومه آباد روی تخت بیمارستان چشم‌هایش را باز می‌کند: «صبح روز بعد که روز نوزدهم اعتصاب غذایمان بود، تعدادی خبرنگار با دوربین و ضبط و بساط آمدند و گفتند: شما می‌خواستید با خانواده‌هایتان در ارتباط باشید و آنها را مطلع کنید. حالا می‌خواهیم با شما مصاحبه کنیم تا خانواده‌هایتان از نگرانی خارج شوند. فقط در مصاحبه تاریخ اسارت را همین امروز اعلام کنید و روی گذشته‌ها ضربدر بکشید و گذشته‌ها را فراموش کنید. مهم الان است که شما اینجایید. گفتم: نه ما فقط با صلیب سرخ صحبت می‌کنیم تا توسط آنها ثبت‌نام شویم؛ تنها آنها می‌توانند خانواده‌های ما را مطلع کنند.» (همان: 345)

معصومه آباد و سه دختر دیگر در بیمارستان الرشید به صلیب سرخ معرفی مي‌شوند و عکسی از او و شمسی بهرامی به ایران ارسال می‌شود. آنها را از بیمارستان به اردوگاه موصل منتقل می‌کنند و مدتی بعد به اردوگاه الانبار می‌برند.

معصومه آباد بعد از سه سال و چهار ماه اسارت در بهمن 1362 به همراه سه زن دیگر، ازطریق صلیب سرخ جهانی به ایران برگردانده می‌شود. جنگ هنوز ادامه دارد. او ضمن تحصيل در دانشگاه شهيد چمران اهواز، در بيمارستان امام خميني مستقر مي‌شود و در مواقع نياز، به مداوا و مراقبت از مجروحين مي‌پردازد. هم‌زمان با تحصیل، از 1363 مسئول درمانگاه برون‌مرزی مجروحین جنگ می‌شود که این سمت تا 1368 ادامه مي‌دهد. در 1368، كارشناسي مامایی خود را از دانشگاه علوم پزشکی ایران دریافت می‌کند. او در رشتة بهداشت مادر و کودک تحصیلات خود را تا مقطع كارشناسي ارشد در دانشگاه علوم پزشکی ایران ادامه داده و سپس مدرک دکتری خود را در بهداشت باروری از دانشگاه شهید بهشتی تهران کسب می‌کند.

شهادت برادرش احمد در تاریخ 1/11/1365 و فوت پدرش در تاریخ 17/3/1370 از دیگر رویدادهای زندگی او به‌شمار می‌آید.

بعد از پایان جنگ، درمانگاه برون‌مرزی مجروحین جنگ تعطیل می‌شود. آباد در تاریخ 29/7/1368 با سید صفر صالحی ازدواج می‌کند که ثمرة این ازدواج سه دختر است. ایشان ریاست بخش زنان و زایمان بیمارستان نجمیه تهران را از 1370 به‌عهده می‌گیرد که تا 1377 ادامه مي‌يابد و هم‌زمان به تدریس در دانشکده بهداشت رو می‌آورد. در ادامة فعالیت‌هایش مؤسسه فرهنگی بروج را در 1380 تأسيس کرده و در 1390 پرفروش‌ترین کتاب این انتشارات به نام من زنده‌ام را راهی بازار نشر می‌کند. این کتاب خاطرات ایشان از دوران اسارت است و مزین به تقريظ مقام معظم رهبری است.

معصومه آباد در دورة سوم (1385 تا 1392) و دورة چهارم (1392-1396) با رأي مردم، وارد شورای اسلامی شهر تهران شد.

نيز نگاه كنيد به من زنده‌ام

كتاب‌شناسي

آباد، معصومه (1394). من زنده‌ام. چ 179، تهران: بروج

پرتال شورای اسلامی شهر تهران به‌ آدرسِ www.shora.tehran.ir

سایت مؤسسه فرهنگی، هنری پیام آزادگان به آدرسِ [www.mfpa.ir](http://www.mfpa.ir)

فاطمه دهقان نيري

آزموده، حليمه

بانوي آزادة ايراني.

حلیمه آزموده متولد 1335 و از اهالی آبادان است. او در شروع جنگ تحميلي عراق با ایران، مامای بیمارستان سوم شعبان آبادان بود. پس از اصابت راکتی به بیمارستان محل کارش، مسئولان بيمارستان تعدادی از نیروها را به مرخصی مي‌فرستند تا در حملات بعد همة نیروها به‌یکباره کشته نشوند. با گذشت حدود یک‌ ماه از جنگ، او مرخصی مي‌گيرد و برای دیدن خانواده‌ به شیراز مي‌رود، اما ‌یادآوري صحنه‌هایي که در این مدت کوتاه از جنگ دیده، لحظه‌ای رهایش نمی‌کند: «نوزادی را دیدم كه روده‌اش آویزان بود؛ زن، مرد، بزرگ و كوچك زخمی می‌شدند؛ قلب مردی را دیدم كه از پشت كمرش بیرون افتاده بود و تپش‌هایش ديده مي‌شد... .» بنابراين، با اینکه می‌دانست شهر آبادان در منطقه‌ای حساس قرار دارد و در حال سقوط است، کانون گرم خانواده را رها مي‌کند و به آبادان بازمي‌گردد. پافشاری خانواده‌ هم ‌تأثیری در تصمیمش نداشت.



حليمه آزموده هنگام برگشت، در جادة ماهشهر- آبادان به اسارت نيروهاي بعثي‌‌ها درمي‌آيد. او را به همراه 19 مرد اسیر سوار ولوو مي‌کنند و به عراق مي‌برند. آنها را ابتدا به تنومة عراق، که نزدیک بصره است، مي‌برند. یك هفته را بدون آب ‌و غذا در تنومه سر مي‌كند و در نهایت به استخبارات عراق منتقل مي‌شود. دشمن، با ارعاب، از او مي‌‌خواهد نيروهاي پاسدار را معرفی کند، اما او مقاومت مي‌كند و حرفي نمي‌زند.

آزموده همراه با سه بانوی اسیر دیگر به ‌مدت یک ‌سال ‌و هفت ماه لحظه‌های سخت و توان‌فرسایی را در زندان تاریک و مخوف الرشید سپری مي‌کنند. آنها، که در این مدت شاهد شکنجه‌های مردان اسیر بودند، در اعتراض به رفتار عراقی‌ها و نیز برای آنکه صلیب ‌سرخ از حضورشان مطلع شود و نامشان را ثبت‌ کند، به ‌مدت 20 روز دست به اعتصاب غذا مي‌زنند. حلیمه برای پایان‌ دادن به اعتصاب کتک‌های زیادی را تحمل مي‌کند. در نهایت، او را از بقیه جدا مي كنند و به اتاق دیگری مي‌برند. با گذشت 20 روز از اعتصاب غذا، او و بانوان دیگر را به بیمارستان الرشید منتقل مي‌كنند.

حلیمه آزموده، مانند دیگر بانوان اسير، شجاعانه در مقابل دشمن بعثی مي‌ایستد و بدون واهمه به سرگرد ناجی، افسر عراقی، مي‌گويد: «شما وارد مملكت ما شدید و ما را می‌كشید. چرا دادگاهی برای ما تشكیل نمی‌دهید؟ طبق قوانین بین‌المللی ما زنان، كه اسیر جنگی هستیم، باید آزاد شویم.»

حلیمه آزموده، سرانجام پس از گذراندنِ چهار سال طاقت‌فرسا در تنومه، زندان الرشید، موصل و الانبار، در ۲۲ بهمن ۱۳۶۲ همراه با معصومه آباد، شمسی بهرامی و فاطمه ناهیدی آزاد شد و به وطن بازگشت.

فرزانه قلعه‌قوند

آشپزی و آشپزخانه

نحوه و محل پخت‌وپز و وعده‌هاي غذايي اسيران ايراني در اردوگاه‌هاي عراق.

روند تغذیة اسیران

روند اسارت از لحظة دستگیری شروع می‌شد. اسيران پس از گذشت چند ساعت از اسارت، از خط مقدم به عقبة مقر تیپ یا لشکر منتقل می‌شدند. بعد از یک یا دو روز، به استخبارات یا پادگان شهر عقبة دشمن منتقل و پس از بازجویی اولیه، در صورت مهم به‌نظر رسيدن فرد، به استخبارات در بغداد یا به نزديك‌ترين مركز مهم استخباراتي منتقل می‌شدند و حدود 20 تا 30 روز بعد، از آنجا به اردوگاه منتقل می‌شدند و بقیة دوران اسارت را در اردوگاه می‌گذراندند.

اگر تغذیه در این ایام را به دو بخش آب و خوراک تقسیم‌بندی کنیم، باید گفت به اندازه‌ای غذا و آب می‌دادند که اسیر از گرسنگی و تشنگی تلف نشود. از بابت نوع غذا، شاید بتوان گفت در آغاز اسارت، آنچه در دسترس بود داده می‌شد که عموماً به‌صورت کنسرو بود؛ بدون توجه به اینکه آیا می‌توان درِ آن را باز کرد یا نه. اسرا با سايیدن درِ کنسرو به کف سیمانی محل نگه‌داري، در را باز می‌کردند.

در زندان الرشید، که استخبارات مرکزی در ارتش عراق محسوب می‌شد، از اسرا بازجویی می‌کردند. غذا در آشپزخانه‌های عراقی، که كاركنان آشپزخانه هم خود آنها بودند، تهیه و به زندان ‌فرستاده می‌شد. برای خوردن آب در اين زندان، شیر آبی وجود داشت با فشار بسیار کم که از این آب برای خوردن و شست‌وشوی لباس و باندهای زخم استفاده می‌شد، چرا که دسترسی به باند نو وجود نداشت.

آشپزخانه در اسارت

آشپزخانه از محوطه‌اي براي آشپزی، انباري برای نگه‌داري جیرة خشک و اتاقی که مسئول عراقی آشپزخانه در آن حضور داشت، تشکیل می‌شد. چند دیگ بزرگ و چند پرموس نفتی و لوازمي همچون ملاقه، کفگیر و آبکش حداقل وسایل موردنیاز آشپزی بود. باوجوداين، فضای آشپزی و امکانات آن عموماً متناسب با تعداد اسیران موجود در اردوگاه نبود. این کمبود امکانات در اردوگاه‌های ثبت‌نشده در مقایسه با اردوگاه‌های ثبت‌شده محسوس‌تر بود.



کلیة كاركنان موردنیاز آشپزخانه از اسیران ایرانی تشکیل شده بود که عموماً شامل رئیس آشپزخانه، معاون و سرآشپز و کادر آشپزی بودند که معمولاً یک رئیس عراقی درجه‌دار هم آنها را کنترل می‌کرد. کل اردوگاه یک افسر تدارکات داشت که تأمين وسایل موردنیاز آشپزخانه هم بخشی از وظایف ایشان محسوب می‌شد. درخصوص امکانات داخلی آشپزخانه به‌عنوان یک تجربة شخصی می‌توان گفت که در اردوگاه 12 تکریت در استان صلاح‌الدین، به‌قدری کمبود وجود داشت که برنج پخته‌شده به‌وسيلة اسیران، بر روی گونی‌های برنجِ پهن‌شده بر روی زمین ریخته می‌شد تا از آن دیگ‌ها برای پختن خورشت استفادة مجدد شود. به گفتة سایر اسیران ایرانی که در اردوگاه‌های ثبت‌شده بوده‌اند، این کمبود امکانات در اردوگاه‌های آنها نیز کم‌وبیش مشهود بود.

توزیع روزانة غذا به این‌صورت انجام می‌شد که از هریک از آسایشگاه‌ها، نمایندگانی در صف‌های منظم می‌آمدند که ظرفی به همراه داشتند که به آن «قُصعة» می‌گفتند. آنها با نظم خاصی در جلوی ظروف اصلی غذا قرار مي‌گرفتند، سهم خود را دریافت و به صف اصلی خود بازمی‌گشتند و در انتهای توزیع غذا با همان نظم، به‌سمت آسایشگاه خودشان برمی‌گشتند.



غذای اسارت

1. صبحانه

در اردوگاه‌های ثبت‌شدة صلیب سرخ، اسرا عموماً اذعان می‌دارند صبحانه دوسوم یک لیوان پلاستیکی یا 7 الی 8 قاشق شوربای دال عدس بود که گاهی به آن لپه هم افزوده می‌شد. اما در اردوگاه‌های ثبت‌نشده وضعیت کمی فرق می‌کرد؛ به اين‌صورت که در اوایل اسارت، یک لیوان چای بین چهار الی پنج نفر توزیع می‌شد که در اواخر اسارت این مقدار بین حدود سه نفر پخش می‌شد. به‌همین‌ترتیب، شوربای اسارت (عموماً شامل دال عدس و کمی برنج) در اردوگاه‌ها حدود یک کاسة متوسط شوربا به هر گروه غذایی- که در اوایل اسارت سیزده الی پانزده‌نفره بودند و در اواخر اسارت گروه‌های ده‌نفره بود- می‌دادند که در تقسیم بین نفرات به هرکس تقریباً معادل با یک پياله می‌رسید.

2. ناهار

غذای ناهار، که برای هر فرد، حدود یک لیوان معمولی برنج پخته‌شده می‌دادند، حدوداً 8 الی 10 قاشق برنج بود که هر روز با یک نوع خورشت آبکی ساده از کلم، باميه، بادمجان، چغندر و گوجه‌فرنگی همراه بود. برای هر 8 الی 10 نفر یک ملاقه بزرگ خورشت می‌ریختند که بنابر اظهارات آزادگان، برای هر دو نفر 2 الی 3 تکه کوچک گوشت بود و مابقی آب یا کرفس یا... باید گفت که این مورد در اردوگاه‌های ثبت‌نشده هم تقریباً به‌همین‌گونه بود. تفاوت شاید در تعداد نفرات هر گروه بود و تقریباً به هیچ‌کس گوشتی نمی‌رسید، شاید تکه‌ای بادمجان... در ضمن، غذای روز جمعه کمی با روزهای دیگر تفاوت داشت که البته خود این مسئله به اردوگاه بستگی داشت؛ در روزهای جمعه خورشت از حبوبات آماده شامل عدس و لوبیا و... تهیه می‌شد.

3. شام

در ماه‌هاي اول اسارت كه وضعيت اسرا و اردوگاه‌ها تثبيت نشده بود، از وعدة غذايي خبري نبود. شام، اردوگاه به اردوگاه متفاوت بود. براي مثال، در اردوگاه‌هاي رمادي سه وعدة غذايي توزيع مي‌شد. چون عراقی‌ها در ديگر اردوگاه‌ها دو وعده غذا و جیرة غذایی می‌دادند و ایرانی‌ها عادت به سه وعدة غذا خوردن داشتند، با تدبیر آشپزهای ایرانی در اردوگاه‌های ثبت‌شده از مخلفات خورشت ناهار کم و برای شام مقداری آبگوشت درست می‌کردند، و در برخی اردوگاه‌ها که شیر خشک می‌خريدند، آن را با آب مخلوط کرده و با این کار بچه‌ها از پوست پرتقال، مایة تخمیر ماست درست مي‌كردند که با آن، ماست می‌زدند و از جمع کردن ماست‌ها برای مدت 10 شب در ماه، شام نان و ماست درست می‌کردند. یا پوست پرتقال‌ها را می‌جوشاندند و با جیرة خود، شکر می‌خریدند و چند شب نان و مربا می‌خوردند. البته در عموم اردوگاه‌ها شام همان آب و گوشت کمتر از دوسوم لیوان براي هر نفر بود. در ارتباط با اردوگاه‌های ثبت‌نشده، باید گفت در بیشتر ایام شام از آبگوشت تشکیل شده بود؛ از گوشت گاو، همراه با رب گوجه‌فرنگی و در موارد محدودی مرغ.

تقریباً هیچ‌گونه امکانی برای تهیة شام به‌وسيلة خود اسیران وجود نداشت. ازآنجا‌که اسرای ثبت‌نشده هیچ‌گونه وجهی در اردوگاه دریافت نمی‌کردند، بنابراین براي آنها هیچ گزینه‌ای جز آنچه که در اردوگاه داده می‌شد، فراهم نبود که این مورد برای سیگار هم صدق می‌کرد. مقدار گوشتی که به هر اسیر می‌رسید، یک تکة کمتر از چهل گرم بود. ازنظر مقدار مرغ هم نصف مرغ با حدود دو کاسة معمولی آب، كه آن را بین ده نفر تقسیم می‌کردند؛ به‌طوری‌که به هر فرد حدود یک‌سوم الی نصف پياله آب مرغ و تکه‌ای گوشت می‌رسید. در بعضی از ایام، به‌علت آنکه شام بعدازظهر پخت می‌شد و هوا گرم بود و ازطرف‌دیگر، گوشت مرغ زود فاسد می‌شد، فساد شام سبب شیوع اسهال در بین اسرا می‌شد؛ بايد مشکلات توصیف‌نشدنی اسرا را به‌سبب محدودیت‌های زیاد در استفاده از دستشویی نیز درنظر گرفت؛ اين محدوديت‌ها هنگام ابتلا به اسهال، بيشتر نمايان مي‌شد.

4. نان

سهمیة نان روزانة هر اسیر، معمولاً دو عدد نان کوچک به نام «سمون» در شکل تقریباً بیضی شبیه به شیرینی شستی بود. به گفتة آزادگان، عموماً وسط آن نپخته و خمیر بود که عده‌ای نمی‌توانستند آن را بخورند و خمیر آن را درمي‌آوردند و در آفتاب خشک می‌کردند؛ سپس آن را با دست آسیاب مي‌كردند و در غذای شام یا با برنج ظهر مخلوط مي‌كردند و می‌خوردند. در اردوگاه‌های ثبت‌شده گاهی خمیرها را جمع‌آوری و در مناسبت‌ها، با آن حلوا و زولبیا درست می‌کردند. این دو نان، سهمیة روزانة هر فرد بود.

توزیع نان به اين‌صورت بود که با یک ماشین نظامی ایفا به داخل اردوگاه می‌آمد؛ مسئولان نان هر آسایشگاه، با در دست داشتن آمار براي تحویل نان به‌صورت دسته‌جمعی، به کنار ماشین مي‌رفتند و نان خود را تحویل می‌گرفتند. بعد از توزیع کل نان، نمایندگان برمي‌گشتند و نان را بین اسرا تقسیم می‌کردند. این کار در ساعت حدود ده تا دوازده ظهر صورت می‌گرفت. معمولاً مسئولان مختلف در آسایشگاه، یک نان اضافی می‌گرفتند؛ برخی از مسئولان از گرفتن این سهمیة اضافی امتناع مي‌كردند و کل نان به نسبت مساوی، با درنظر گرفتن کیفیت و بزرگی یا کوچکی نان، بین اسرا تقسیم می‌شد.

5. چای

برای هر نفر یک‌سوم لیوان پلاستیکی یا آلومینیومی چای شیرین داده می‌شد. در اردوگاه‌های ثبت‌نشده، مقدار این چای کمتر بود. مسئولان آسایشگاه سهمیه‌ای برای خود دریافت می‌کردند و برخی از آنان، از دریافت سهمیه امتناع و به نسبت مساوی بين اسيران تقسیم می‌کردند. در انتهای توزیع چای یا هر خوراکی دیگر، از چایی که بیشتر از سهمیة تعیین‌شده می‌آمد، به‌صورت نوبتی بین گروه‌های غذایی توزیع می‌کردند یا احیاناً در آسایشگاه کسی با شرایط خاص مانند بيماري اسهال و... قرار داشت، چای اضافی را به او می‌دادند. اهمیت چای در اردوگاه‌های صليب سرخ‌ندیده در آن بود که تقریباً تنها چیز شیرینی بود که اسیران در روز مصرف می‌کردند و برای آنها بسیار لذت‌بخش بود.

6. گوشت

گوشت‌هایی که به اردوگاه آورده می‌شد، در بیشتر موارد به‌صورت لاشه‌ای یخ‌زده بود که عموماً از کشورهایی مانند برزیل و استرالیا و فرانسه وارد می‌کردند. مرغ‌های واردشده به اردوگاه حدود نصف به نصف مرغ گرم و مرغ منجمد بود که در بیشتر موارد، مرغ‌های منجمد از کشور برزیل و فرانسه وارد می‌شد.

حبوبات ازجمله عدس و لوبیا و برنج مصرفی اردوگاه‌ها، عمدتاً از امريكا و آرژانتین وارد شده بود. جالب آنکه نمک هم از مصر، عربستان و یا سایر کشورها وارد می‌شد.

7. میوه و تنقلات

در اردوگاه‌های ثبت‌شده میوه از هر ده روز، به‌طور متوسط، یک هندوانة کوچک برای ده نفر یا سیب‌های بسیار ریز برای هر نفر یک عدد یا برای هر سه نفر یک پرتقال می‌دادند که گاهی برخی از میوه‌ها خراب بودند. تنقلات در اردوگاه‌ها نبوده است. در بعضی از اردوگاه‌ها، به‌ندرت، مثلاً براي ‌کریسمس، شکلات توزیع می‌کردند؛ آن هم برای چند نفر یک شکلات. در اردوگاه‌های ثبت‌نشده، توزیع میوه به‌صورت نامنظم بود؛ گاهی در فاصله‌های ده روزه و بیشتر موارد، در فاصله‌های بیشتر، اما در برخی موارد نیز در هفته میوه داده می‌شد. از نظر کمّی، میوه‌هایی مانند سیب و پرتقال برای سه یا چهار نفر، یکی می‌دادند و به‌طور متوسط شاید بتوان گفت که هندوانه به هر پانزده الی بیست نفر، یک عدد می‌رسید که البته در اوایل اسارت مقدار میوه و تعداد وعده‌های آن، به مراتب کمتر بود. درخصوص تنقلات دیگر، باید گفت که به‌طور متوسط هر شش ماه یا بیشتر ممکن بود به مناسبت خاص شکلاتی بدهند؛ طوری‌که یکی از اسیران ثبت‌نشده بیان داشت که فقط در طول اسارت یک‌بار شکلات نقلی و آن هم به تعداد یک عدد برای هر ده نفر داده شده که با شکستن آن بر روی زمین سیمانی، بین اسرا تقسیم شد. تنقلات دیگری ازجمله کیک و شیرینی و... در مخيّله اسرا نمي‌گنجيد. البته در بعضي از روزها، خرماخشك براي هر نفر يك عدد مي‌دادند.

مناسبت‌ها

مهم‌ترین مناسبت، ماه مبارک رمضان بود که در اردوگاه‌ها براي سحری دال عدس، و وعدة ناهار را هم به‌عنوان افطاری می‌دادند. خود اسرا در اردوگاه‌های ثبت‌شده با خمیر و شکر زولبیا می‌پختند. در همة اردوگاه‌ها، امکان روزه گرفتن در ایام ماه مبارک فراهم بود، طوری‌که زمان توزیع غذا با ایام ماه مبارک تنظیم می‌شد، اما ازنظر مقدار و نوع غذا، هیچ‌گونه فرقی با سایر ایام نداشت؛ فقط زمان توزیع غذا را عوض می‌کردند. گاهی غذای سحری را قبل از بسته شدن درِ آسایشگاه‌ها می‌دادند که ارتباط با درجة امنیتی بودن اردوگاه داشت.

برای ایام محرم، خود اسرا گاهي با خمیر نان و شکر، حلوا می‌پختند. برای عید نوروز هم این امر تکرار می‌شد. با حقوق 1500 فلسی کمی بیسکوئیت و شکر و روغن، از حانوت تهیه می‌کردند تا با آن حلوا و شیرینی تهیه کنند. در اردوگاه‌های ثبت‌نشده به‌علت آنکه حقوقی به اسرا تعلق نمی‌گرفت، تقریباً داشتن غذایی غیر از آنچه می‌دادند، ممکن نبود و داشتن اختیار برای خوردن، به‌ندرت پیش می‌آمد؛ طوری‌که در طول اسارت، به تعداد کمتر از انگشتان یک دست گفته شد که معادل با مقدار خاصی پول عراقی می‌توانید اقلامی ازقبيل شیره خرما خریداری کنید که بعد از تهیة شیره، برخی از اسرا شيريني درست مي‌كردند و به مناسبت جشن نیمة شعبان بين سايرين پخش مي‌شد. این قضیه از دیدگاه عراقی‌ها هم این‌قدر غیرمنتظره بود که بعضی از مسئولین عراقی نسبت به موضوع حساسیت نشان دادند. ازطرف عراقی‌ها برای برخی مناسبت‌ها، که مربوط به خودشان بود، ازقبیل جشن تأسيس ارتش عراق، سالگرد تأسيس حزب بعث، یا سالگرد به قدرت رسیدن صدام، شکلاتی به اسیران می‌دادند.

کتاب‌شناسی

ایزدی، حجت و رزم‌خواه، علی (۱۳۸۹). «حقوق اسیران جنگی از منظر حقوق بین‌الملل بشردوستانه و اسلام». همایش منطقه‌ای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از دیدگاه اسلام. شهرضا: دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا بازیابی از<http://www.civilica.com/Paper-SHAREZAPOLITIC01-SHAREZAPOLITIC01_049.html>

ضیایی بیگدلی، محمدرضا (1366). «حقوق جنگ و رفتار با اسیران جنگی». مجله حقوق، نشریه دفتر حقوق بین الملل، شماره ۸، ، بهار و تابستان.

نگارش اين مقاله براساس گفت‌وگو با آزادگان جنگ تحميلي آقايان: مجید ازهاری، مرتضی اصلانی، سید خلیل بطحایی، مصطفی بهرامیون، کریم خان‌عمو، محمد رمضانی، تورج ستاریان، محمدحسین صیادیان، مبین غایبلو، و نادر فاضل اللهی انجام شده است.

مرتضی واحدپور

آمار

سرشماري و حضور و غياب اسيران ايراني در اردوگاه‌ها.

آمار در لفظ عربی «إحْصائيَه» و در زبان انگلیسی «Statistics» خوانده می‌شود و آن بخشى از علم رياضى به معناى «آمار گرفتن» است. در فرهنگ فارسی عمید نیز احصا به دو معنی شمارش کردن و شمردن و آمار گرفتن و سرشماری آمده است.

در موضوع اسارت، کاربرد آمار هیچ ارتباطی به معنی و کاربرد علمی آن نداشت و بیشتر به معنای سرشماری و شمارش افراد بود که از اولین لحظة اسارت آغاز می‌شد و تا آخرین لحظۀ تبادل اسيران ادامه داشت.» (مصاحبه با علی‌محمد احدطجري، 1395) این کار براي كسب اطلاع از تعداد اسیران و عرضه به مقامات بالای ارتش عراق، سازمان‌های بین‌المللی، و رسانه‌ها انجام مي‌شد.

آمارگیری روزانه در همة اردوگاه‌ها انجام می‌شد و هدف از آن اطلاع و حصول اطمینان از صحت اطلاعات اولیه بود. در این آمارگیری‌ها، چند مورد مهم قابل بررسی است: دفعات آمارگیری، نحوۀ آمارگیری، آمارگیری خارج از برنامه، آمارگیری صلیب سرخ و آمارگیری از بیماران و مجروحان.

دفعات آمارگیری

1. بنابر گفته‌هاي آزادگان در كتاب‌هاي خاطراتشان: صبح‌ها قبل از بیرون آمدن و عصرها قبل از داخل شدن به آسایشگاه، دفعات معمول آمارگيري بود كه در همۀ اردوگاه‌ها صورت مي‌گرفت. در شرایط عادی، در بیشتر اردوگاه‌ها، عراقی‌ها سه‌بار در روز یعنی صبح، ظهر و شب آمار می‌گرفتند، مثل بند ملحق در تکریت و اردوگاه نهروان. گاهی‌اوقات نصف‌شب‌ها هم آمارگیری می‌کردند. در اردوگاه 8 رمادی (الانبار) عراقی‌ها در طول روز، چندبار اسرا را سرشماری می‌کردند. نخستین سرشماری ساعت 8 صبح و سرشماری بعدی پس از صرف صبحانه انجام می‌شد. در برخي روزها نيز برنامة آمارگيري چهار مرتبه به‌وسيلة عراقي‌ها انجام مي‌شد.

2. در هر اردوگاه، بسته به وضعیت اسرا، تعداد دفعات آمارگیری تغییر می‌کرد. در روزهای اول اسارت، دفعات آمارگیر‌ی زیاد و غيرمعمول بود؛ برای مثال، عراقی‌ها در اوایل اسارت، ده مرتبه ما را بیرون می‌بردند، یکی‌یکی می‌شمردند و داخل آسایشگاه می‌فرستادند (رجایی، همان). قبل از ثبت اسامی اسرا به‌وسيلة صلیب سرخ نیز دفعات آمارگیری بیشتر از حد معمول بود؛ براي نمونه، در اردوگاه‌هاي تکریت، که هنوز از صلیب سرخ خبری نبود، آمار گرفتن‌ها گاه به‌قدری زیاد می‌شد که همه کلافه می‌شدند. صبح داخل آسایشگاه آمار می‌گرفتند، وقت هواخوری دوباره در حیاط به حالت آمار می‌نشستیم و با ضربات کابل شمرده می‌شدیم، وقتی به داخل آسایشگاه برمی‌گشتیم، آمار می‌گرفتند و موقع ناهار و شام و قبل از خواب هم افسری می‌آمد و آمار نهایی آن روز را می‌گرفت. (شکوری، 1394: 127)

قبل یا بعد از هر درگیری، که بین اسرا و مسئولان اردوگاه پیش می‌آمد، تعداد آمارگیری و مدت آن را افزایش می‌دادند (مصاحبه با احدطجري، همان). بعد از فرار موفق یا ناموفق یک اسیر هم تعداد آمارگیری بیشتر می‌شد؛ براي نمونه، تعداد دفعات آمارگیری در طول روز، به ده‌بار یا بیشتر افزایش مي‌یافت و در طول شب نیز سه تا پنج‌بار انجام می‌شد (وقایع اردوگاهی، شمارۀ 277). در اردوگاه 16 تکریت نیز، فرار  


ناموفق اسیر ایرانی سبب شد آمار روزانه را از سه به پنج وعده افزایش دهند. آمار قبل از ظهر و بعد از ظهر هم به آمار صبح و ظهر و شب افزوده شد. (حسینی‌پور، 1394: 500)

آمارگیری موجب آزار و اذیت اسرا می‌شد و عراقي‌ها اين را فهميده بودند و به‌همين‌علت تعداد دفعات شمارش را زيادتر مي‌كردند. علت اصلي ناراحتي اسرا، نشستن طولاني‌مدت بر روي زمين بود؛ طوري‌كه در مواردي شمارش كل اردوگاه يك ساعت تا دو ساعت طول مي‌كشيد و در همۀ اين مدت اسرا بايد روي زمين مي‌نشستند. نشستن طولانی در صف آمار، آن هم روزی پنج وعده، خسته‌کننده و عذاب‌آور بود. (همان)

نحوۀ آمارگیری

1. در شرایط عادی، نحوة آمارگیری در اردوگاه‌های مختلف تقریباً یکسان بود. سرشماری، گاهی به‌صورت شمارش تک‌تک افراد و بدون ذکر نام، گاهی به‌صورت خواندن اسامی اسرا با ذكر نام خود، نام پدر و نام پدربزرگ- چون اسم فاميل را به رسميت نمي‌شناختند- انجام مي‌شد. اين‌گونه آمارگيري، بيشتر زمان مي‌برد. در اردوگاه صلاح‌الدین (11 تکریت)، اسرا حدود ساعت 8 صبح با سوت عراقی‌ها، در آسایشگاه با لباس فرم سر جای خود می‌ایستادند تا آمارشان گرفته شود. پس از گرفتن آمار از همۀ آسایشگاه‌ها و گزارش کتبی آن به فرماندۀ اردوگاه، فرمانده از اردوگاه بیرون می‌رفت و بچه‌ها با اجازۀ عراقی‌ها وارد محوطه می‌شدند. (مولودی، همان: 113) اما در بعضی از اردوگاه‌ها مانند موصل، این آمارگیری در بیرون از آسایشگاه و در گروه‌های پنج‌نفری صورت می‌گرفت. (ناطق، 1386: 82) آمارگیری عمدتاً در بیرون هر آسایشگاه و جلوی آن انجام می‌شد. اما گاهی در فصل زمستان یا بارانی بودن هوا، آمارگیری در داخل آسایشگاه انجام می‌شد. در چند اردوگاه موصل آمارگیری زیر بالکن جلوی آسایشگاه انجام می‌شد. (مصاحبه با احدطجري، همان)

در اوایل اسارت، عراقی‌ها اسرا را یکی‌یکی می‌شمردند. غالباً هم اشتباه مي‌كردند و این شمارش را تکرار می‌کردند. بعد از دو سه ماه یاد گرفتند که بچه‌ها را پنج‌تا‌پنج تا بنشانند تا یک سرباز این گروه‌های پنج‌نفره را شمارش کند. (زمانی، 1382: 82) در اردوگاه‌هاي 12 و 16 تكريت، آمارگيري به‌صورت نشسته در گروه‌هاي پنج‌تايي يا رديفي، در آسايشگاه انجام مي‌شد. به جبر عراقي‌ها، هنگام گرفتن آمار نیز باید سرهایمان را پایین می‌انداختیم. (رجايي، همان: 398)

جهت آماده شدن برای آمارگیری، يكي از افسران ابتدا در سوت مخصوصي مي‌دميد و اسرا مجبور بودند با شنيدن سوت اول در هر جايي كه ايستاده بودند، روي زمين ميخ‌كوب شوند و تكان نخورند. با دميدن سوت دوم به‌سمت آسايشگاه خود بدوند و با سوت سوم، كه ظرف چند ثانيه بعد دميده مي‌شد، مقابل آسايشگاه خود در صفوف پنج‌نفره بنشينند تا افسر بعثي از اسرا آمار بگيرد. اگر اسيري پس از دميده شدن سوت سوم، در صف آمار حاضر نشده بود، به‌شدت با كابل مورد ضرب‌وشتم واقع مي‌شد. (صابری، 1390) در بند ملحق تکریت نیز، به محض شنیدن سوت آمار، باید رأس ساعت مقرر، جلوي آسایشگاه به خط مي‌شديم و به ستون پنج روی دو پا می‌نشستیم، زانوهایمان را بغل می‌گرفتیم، سرها را لابه‌لای پاها فرو می‌بردیم تا فرمانده یا یکی از افسران ارشد سر برسد و آمار بگیرد. تا آمار بیست‌وچهار آسایشگاه تمام نمی‌شد، اجازه نداشتیم از صف بلند شویم (حسینی‌پور، همان: 363).

2. علاوه‌بر هدف اصلی از آمارگیری، که شمارش تعداد اسرا بود، عراقی‌ها هدف دیگری را نیز دنبال می‌کردند که از آن به‌عنوان یکی از شکنجه‌های جسمی می‌توان نام برد. (عزیزی، 1389) براي مثال، در اردوگاه موصل 1، سربازان عراقی در هنگام آمارگیری، اسرا را چهاردست‌وپا روی زمین می‌نشاندند؛ طوری‌که سرشان با زمین مماس می‌شد (شیردل، 1390: 163). یا آمارگيري در بعضي از اردوگاه‌ها در شب نیز انجام می‌شد. (عزیزی، همان)

گاهی آن‌قدر اسرا را روی پاهای خود می‌نشاندند که پاهایشان خشک می‌شد (مسلم گلستان‌زاده، مصاحبۀ خبرنگار). گاهی اسرا را هنگام گرفتن آمار به حالت سجده می‌نشاندند. گاهی برای اذیت بيشتر، در هر وعدة آمارگیری، اسرا را به‌مدت سه ساعت بدون کفش و لباس زیر آفتاب نگه می‌داشتند یا در جای دیگر، که گرفتن آمار بیشتر از 45 دقیقه وقت نمی‌برد، اسرا را تا یک ساعت و نیم در زیر آفتاب و یا در سرما نگه می‌داشتند. معمولاً، بعد از عملیات‌هاي موفق ایران، رفتار عراقی‌ها تغییر می‌کرد که این رفتار در آمارگیری‌ها مشهود‌تر بود. طوری‌که صبح، وقتي در آسایشگاه را باز می‌کردند، اسرا از نوع رفتارشان حدس می‌زدند که شب گذشته در جبهه‌ها چه اتفاقی افتاده است. بعد از فرار گاه و بی‌گاه یکی از اسرا نیز نحوۀ آمارگیری غیرعادی می‌شد: «ما را با کتک از آسایشگاه خارج كردند. هوای سرد زمستان، نداشتن لباس مناسب و گرسنگی زیاد، همه دست به دست هم داده بودند تا ما را از پای دربیاورند. نشستیم و سرهایمان را پایین انداختیم. آنها شروع کردند به خواندن اسامی و هرکس که نامش برده می‌شد، باید نعم می‌گفت.» (رجايي، همان: 397)

آمارگیری خارج از برنامه

در بسیاری از موارد و در اردوگاه‌های مختلف، آمارگیری‌های خارج از برنامه نیز انجام می‌گرفت. در طول مدت اسارت، هر لحظه که عراقی‌ها اراده می‌کردند یا دلشان می‌خواست، ما را به خط مي‌كردند و آمار می‌گرفتند (همان: 400). حتی وقتی می‌خواستند چند نفر را به جای دیگری بفرستند، آمارگیری از تمام اسرا انجام می‌شد. گاهی هم آمارگیری به‌همراه دستور داخل‌باش انجام می‌گرفت، چون مي‌خواستند چند اسیر جدید را وارد اردوگاه کنند. هنگام تفتیش بدنی یا آسایشگاه هم دوباره آمارگیری انجام می‌شد. گاهي آمارگيري به‌منظور توزيع لباس و اقلام مختلف بين اسرا و گاهي نيز به‌سبب حضور نمایندگانی از سازمان‌های بین‌المللی يا بازديد فرماندهي عالي‌رتبه انجام می‌شد. (مصاحبه با احدطجري، همان)

آمار صلیب سرخ

هنگامی‌که نمایندگانی از صلیب سرخ برای ثبت‌نام اولیه به اردوگاه‌ها می‌آمدند، سرشماری با نام انجام می‌شد و اسرا برای انجام مأموريتشان، مبنی‌بر آگاهی از تعداد و نحوۀ نگه‌داري در اختیار آنها قرار می‌گرفتند. در مورد اردوگاه‌هایی که قبلاً ازطرف صلیب سرخ شناسایی و ثبت شده بود نیز آمارگیری توسط عراقی‌ها یا نمایندگان صلیب سرخ انجام می‌گرفت (همان).

آمار مجروحان و بیماران

در اردوگاه موصل 2، آمارگیری برای مجروحانی که جراحت سخت داشتند، به‌طور جداگانه و در آسایشگاه انجام می‌شد (مصاحبه با مجتبی مهدیخانی، 1395). در برخی از اردوگاه‌ها، با نظر فرمانده، مجروح فقط از احترام گذاشتن هنگام آمارگیری معاف بود. برای مثال، مسئول اردوگاه شخصی به نام جاسم بود؛ او اسرای مجروح را از احترام گذاشتن به نیروهای بعثی در هنگام آمارگیری معاف کرده بود که شامل حال من هم شد. (مصاحبه ايرنا با رضا باک، 1394)

نيز نگاه كنيد به ثبت‌نام

كتاب‌شناسي

حسینی‌پور، سیدناصر (1394). پایی که جا ماند، چ پنجاه‌ویکم. تهران: سوره مهر.

رجایی، غلامعلی (1388). فرهنگ آزادگان. ج دوم، چ سوم. تهران: سوره مهر.

زماني، علي‌اصغر (1382). بررسي وضعيت اسراي ايراني در اردوگاه‌هاي عراقي. تهران: سروش.

شکوری، فاطمه (1394). روزهای خاردار، خاطرات آزاده محمدجواد میانداری. زنجان: غواص.

شیردل، حسن (1390). شب موصل، خاطرات آزاده محمدحسین منصف. چ چهارم. تهران: سوره مهر.

صابری ابوالخیری، محمد (۱۳۹۰). سرگذشت اسارت در سلّول‌های بغداد. تهران: بینش آزادگان.

عزیزی، مجتبی. (1389). «نگاهی به وضعیت اسیران ایرانی در عراق»، فصلنامۀ مطالعات تاریخی، سال هفتم، تابستان، ش 29: 143-165.

مقیسه، محمدحسن (۱۳۷۲). آزادگان بگویید، مجموعه 2. تهران: سوره مهر.

مولودی، مسعود (1386). آزادی در اسارت. چ دوم، تهران: سازمان بسیج جامعه پزشکی.

ناطق، ساسان (1386). پشت میدان نبرد. خاطرات اسیر آزادشدۀ ایرانی رحمان پرزحمت، تهران: سورۀ مهر.

وقایع اردوگاهی، شماره 277، اردوگاه الانبار.

یاحسینی، سیدقاسم (1387). مهمان فشنگ‌های جنگی. خاطرات آزاده مجید بنشاخته (سجادیان)، چ سوم. تهران: سوره مهر.

یحیوی، سید حسین (1394) دوره درهای بسته (11): به روایت اسیر شماره 3079؛ غلام‌عباس محمدحسنی، تهران: روایت فتح.

فرزاد بیات‌موحد

آموزش

انتقال دانش، مفاهيم و مهارت در دوران اسارت.

آموزش را عمل آموختن و تعلیم دادن دانسته‌اند که به گونه‌های مختلف قابل انجام است (عمید، 1363: 49) و مراد ما از آموزش در اسارت هرگونه انتقال دانش، مفاهیم و مهارت در آن دوران است که اغلب ازطریق مباحثه، کلاس، سخنرانی یا مشاهده به‌صورت نظام‌مند انجام مي‌شد.

علم و آگاهی فضیلت و امتیاز (زمر/9 و مجادله/11) و انسان فطرتاً دانش‌دوست و پرسشگری و آموختن مورد سفارش قرآن کریم است (انبیاء/7). لذا نخستین آیات نازل‌شده از علم، خواندن و ابزار تعلم (قلم) سخن دارد. (علق/1-5 و قلم/1)

کنجکاوی و جست‌وجوگری، که به تفاوت درجه در همگان وجود دارد، در قشر انقلابی و ایثارگر این سرزمین به‌صورت برجسته‌تری قابل‌ملاحظه است. برهمین‌اساس، اسرا از نخستین فرصت‌های اسارت به‌طور جدی درصدد کسب و افزایش اطلاعات و آموختن برآمدند. این امر، که هماهنگ با سخن امام خميني (ره) مبنی‌بر ضرورت سوادآموزی و آموزش دنبال شد، مورد اعتراف و سفارش مجامع و قراردادهای بین‌المللی (چون کنوانسیون سوم ژنو) نیز قرار داشت (داعی، 1387: 63) که به اقتضای زمان و مکان با فرازوفرود در فضای اسارت استمرار و عمومیت یافت و نتایج درخشانی هم به بار آورد تا جایی‌که اسارتگاه به دانشگاه تبدیل شد. (امانی‌زاده، 1393: 165؛ براتی، 1387: 218)

انگيزة آموزش

انگيزة آموزش علاوه‌بر ارضاي حس کنجکاوی و سرگرمی، ارتقاي دانش و بینش، تقویت ارتباط و همدلی، غلبه بر فضای دلسردی و افسردگی، رفع نیاز و مهارت‌آموزی، نشاط‌آفرینی و استوارسازی، جهاد علمی فکری اسرا در فضای ظلمانی و خفقان‌آلود اسارت بود که دشمن تلاش داشت همان‌گونه که اجسام آزادگان را در بند دارد، اندیشه‌ها را نیز در اختیار خود گیرد. (سالمی‌نژاد، 1386: 169؛ رحمانیان، 1383: 52؛ حیدری‌نسب، 1396: 150)



مواد و محورهاي آموزش

محورهاي آموزش بسیار متنوع بود؛ به‌گونه‌ای که معمولاً بسیاری افراد علاقه داشتند اطلاع یا تجربة خود را به دیگران منتقل كنند و دیگران نیز به تفاوت ذوق و سلیقه، درصدد آموختن برمی‌آمدند.

از یک نظر، محورهای اصلی مواد آموزشی را می‌توان به علوم انسانی، فنی‌مهندسی و علوم پایه تقسیم کرد که البته تبادل اطلاعات و آموزش در حوزة علوم انسانی غلبه داشت. در این حوزه نیز براساس نیاز، ادبیات و معارف دینی، بیشترین اهتمام را به خود اختصاص داده بود.

از‌آنجاکه قرآن اساس فرهنگ اسلامی است، در دفاع مقدس نيز توجه به آن در صدر فعاليت‌هاي آموزشی قرار داشت. این مهم، هم در اثناي مسیر اسارت و هم در اردوگاه‌ها، مورد توجه ویژة اسرا بود و برهمين‌اساس، درخواست آوردن قرآن از عراقی‌ها در صدر مطالبات قرار داشت. برای تقویت ارتباط با قرآن از همان ابتدا یادگیری، حفظ، فهم ترجمه، معارف و تفسیر آن توسط اسرا با مراجعه به افراد داناتر دنبال شد. جز فعالیت‌هاي شفاهی و انتقال سینه‌به‌سینه، که اساس اغلب فعالیت‌های آموزشی دورة اسارت حتی برای اسرای صلیب‌دیده را تشکیل می‌داد، بیشترین عنایت برای نگارش هم بر محور قرآن دور می‌زد که البته با پیامدهای سخت و سنگینی چون تنبيه و حبس نیز مواجه بود. (علیدوست، 1391: 123؛ زاغیان، 1386ب: 386، 176؛ حیدری‌نسب، 1391: 99 و 117 و 174)

به‌مرور زمان فعالیت در این حوزه از گستردگی و انسجام بیشتری برخوردار شد؛ تشکیل واحدهای آموزش قرآن، مفاهیم و حفظ و برگزاری مسابقه در‌همین‌جهت، قابل ذکر است. حرکتی قرآنی که با استفاده از محفوظات و یا احیاناً قرآن‌های گزیده و کوچک همراه از قبل از اسارت، با قرائت یا کتابت سوره‌هاي قرآني آغاز شد، در ادامه با درخواست‌های اکید از عراقی‌ها و مأموران صلیب دنبال شد و گرچه با برخی تهدیدها و برخوردها مواجه شد، بالأخره به آوردن تعدادی قرآن، عمدتاً بدون ترجمه در اردوگاه‌های مختلف منجر شد و در ادامه هزاران قاری، حافظ و آگاه به ترجمه ظهور کردند و در نتیجه، سطح معرفت قرآنی و استقامت بر فرهنگ اسلامی و ارزش‌های آن بالا رفت. (علیدوست، همان؛ حیدری‌نسب، 1391: 145)

جریان دعا، زیارت و حفظ و قرائت و تبیین معارف آن نیز به‌صورتی مشابه تعقیب شد و تا جایی پیش رفت که بسیاری از دعاهای معروف بازیابی، نگارش، تکثیر و حفظ شد و با ورود نسخه‌های محدودی از کتب دعا و مفاتیح‌الجنان در اردوگاه‌های صليب سرخ‌ديده به اوج رسید. البته در همین اردوگاه‌ها هم مفاتیح پس از حدود شش ماه جمع‌آوری شد، جز آنکه نسخه‌برداری از آن و پنهان‌كاري اسیران با مخفی كردن بخش‌هایی از مفاتیح سبب استمرار بهره‌مندی از دعاها بود. (حمزه، 1389: 85)

اهتمام به نهج‌البلاغه نیز با اندکی تفاوت همانند موارد پیشین جریان داشت و احیاناً نسخه‌هایی از آن در اختیار اسرای صلیب‌دیده قرار گرفت. (حمزه، همان: 65 و 85؛ سالمی‌نژاد، همان: 66؛ علیدوست، همان؛ زاغیان، 1386ب: 46)

آموزش و تبیین معارف دینی، به‌ویژه فروع عملی (احکام شرعی)، اعتقادات، اخلاق و تاریخ اسلام و برخی دیگر از علوم اسلامی (علوم حوزوی) چون منطق و اصول، که بیشتر با مباحثه همراه بود، از دیگر زمینه‌های فعالیت آموزشی اردوگاهی بود. (امانی‌زاده، همان: 154؛ حیدری‌نسب، 1391: 217؛ همو، 1396: 105؛ زاغیان، 1386آ: 325)

پس از اهتمام به علوم دینی، ادبیات و ترجمه مهم‌ترین محور تعلیم و تعلم بود؛ مخصوصاً آنکه در فضای جدید، فهم زبان‌های جدید برای برقراری ارتباط با مخاطبان جدید ضرورت داشت. فعالیت‌های آموزشی در این زمینه به‌ترتیب اولویت از عربی و انگلیسی آغاز و به زبان‌های فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیولی و روسی منتهی شد و به تفاوت درجة علاقه و همت، صدها نفر پس از زبان‌آموزی مترجمانی چیره‌دست شدند و احیاناً نقش مترجمی دیگران را برعهده گرفتند و هنگام آزادی به چند زبان زنده مسلط شده بودند. (امانی‌زاده، همان: 155؛ مبهوتی، 1388: 160؛ حمزه، همان: 124)

فعالیت‌های هنری چون قصه‌گویی، شعر و سرودخوانی، نمایش و نقاشی از دیگر تلاش‌های آموزشی است که با رویکردهای متفاوت اجتماعی، مذهبی، سیاسی و غيره صورت اجرا به خود می‌گرفت. برای استفاده هرچه بیشتر از فرصت، چه بسا نمایش یا سرود به زبان‌های مختلف و احیاناً تلفیقی برگزار می‌شد. (رحمانیان، 1383: 63 و 88؛ امانی‌زاده، همان: 163) (← ادبيات و هنر)

فعالیت آموزشی‌ورزشی در برخی مقاطع به‌طورکلی، قدغن و در برخی موارد تنها ورزش‌های رزمی ممنوع بود. در این جهت، به‌صورت محدود امکاناتی چون توپ، میز تنیس و تور والیبال در اختیار قرار می‌گرفت. باوجوداين آموزش بدن‌سازی، جودو، کاراته و... مخفیانه و با مراقبت برگزار می‌شد. (حمزه، همان: 99؛ مبهوتی، همان: 199؛ امانی‌زاده، همان: 163؛ سالمی‌نژاد، همان: 60 و 101) (← ورزش)

آموزش دانش‌های مهندسی و کسب مهارت‌های فنی محور برخي از فعاليت‌هاي ديگر بود؛ برخی دروس فنی‌مهندسی نیز مورد تعلیم و تعلم واقع می‌شد. عدم یا کمبود مایحتاج گذران اوقات، سبب بود تا از آنچه در حداقل ممکن یافت می‌شد، با برخی ابتکارات ابزارهای موردنیاز آموزشي ساخته شوند. ساختن سوزن براي آموزش خیاطی، جوالدوز، درفش و قیچی از سرسوزن یا سیم‌خاردار یا آموزش تهیه المنت، کیف، کفش، کلاه، جوراب، دستکش و... ازجمله این خلاقیت‌هاست. خیاطی، گلدوزی، خراطی، سنگ‌تراشی از مهارت‌هایی است که مورد استفاده و تعلیم اهالی اردوگاه قرار داشت. (رکنی، 1389: 73؛ امانی‌زاده، همان: 14؛ حمزه، همان: 102) (← ابتكارات و خلاقيت)

پاره‌ای فعالیت‌های آموزشی زیرمجموعة علوم پایه، چون دروس ریاضی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی محور دیگر تلاش‌ها بود که با حداقل امکانات دنبال می‌شد. براي نمونه، برادری متخصص زیست‌شناسی در اردوگاه 12 تکریت در فرصتی آزمایشگاه تشریح خود را با استفاده از تیغ و قورباغه‌ای نگون‌بخت، که در اطراف یافته شده بود، در زیر سایبان اتاق 7 برای علاقه‌مندان دایر کرد. (براتی، 1387: 218؛ زاغیان، 1386آ، 325-327)

منابع و متون آموزشی

منابع آموزشي هم از تنوع خاصی برخوردار بود. در بسیاری از مقاطع زمانی- مکانی تنها منابع آموزشی، حافظه‌ها بودند. به‌موازات احساس نیاز جدی‌تر به تعلیم و تعلم، کم‌کم از رهگذر تمرین و تکرار، محفوظات دسته‌بندی و در قالب جزوه و کتاب نگاشته و دستمایه آموزش قرار گرفت. در ادامه به‌ویژه به‌دنبال حضور نمایندگان صلیب در اردوگاه‌ها برخی کتاب‌ها وارد شد؛ پس از آنکه جمعی از خلبانان اسیر از ایشان تقاضای کتاب داستان کردند، دیگر اسرا هم متقاضی برخی کتاب‌ها شدند. به این‌صورت با اجازة عراقی‌ها قرآن، نهج‌البلاغه، مفاتیح‌الجنان، لغتنامه، دیوان حافظ، کلیله‌ودمنه، منابع عمومی زبان‌های مختلف (عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیولی و روسی)، کتاب‌های درسی مقاطع مختلف تحصیلی آموزش‌وپرورش ایران- لااقل در برخی دوره‌ها- توسط مأموران صلیب سرخ در اختیار عموم اسرای زیرنظر صلیب، که حدود نوزده هزار نفر بودند، قرار گرفت (براتی، همان: 218؛ امانی‌زاده، همان: 147؛ یاحسینی، 1387: 361؛ رکنی، همان: 74) و به‌دنبال آن اتاقک‌هایی برای کتابخانه اختصاص یافت. ضمناً تعداد محدودی از این کتاب‌ها در هر آسایشگاه در دسترس قرار گرفت. مطالعة این منابع با برخی محدودیت‌ها روبه‌رو بود.

در اردوگاه‌های مخفی جز نسخه‌های محدودی از قرآن بدون ترجمه- مثلاً برای هر آسایشگاه 100 یا 150 نفری یک نسخه- کتاب براي آموزش در دسترس قرار نگرفت. (حیدری‌نسب، همان: 145؛ معروفی، 1394: 406)

استفاده از کتاب‌ها و فرصت‌های آموزشی نیز به تناسب احوال و جدیت افراد تفاوت داشت؛ چرا که حتی برای تدریس کتب درسی که صلیبی‌ها آورده بودند امکانات آموزشی چون کلاس، تخته و یا لااقل اجازه اجتماع وجود نداشت. صلاحدید عراقی‌ها خودخوانی کتاب‌ها و چشم‌پوشی از مباحثات دو یا سه نفره اسرا بود. از قاعدة کلی ممنوعیت نوشت‌افزار و برگزاری کلاس یک مورد استثنا وجود داشت، آن‌گونه که مثلاً در اردوگاه عنبر حدود 400 اسیر نوجوان و جوان را جدا کرده، برایشان کلاس گذاشته، از بیرون اردوگاه خانم آموزگاری را آوردند و از کلاس آنان فیلم گرفتند. (مبهوتی، همان: 71) (← رمادي 2، اردوگاه؛ اسيران نوجوان و جوان)

به رغم وجود ممنوعیت‌ها و نابسامانی اوضاع، نهضت آموزش حرکتی مستمر، رو به رشد و جهادگونه داشت. هرجا آموزگار و و دانش‌آموزان جدی‌تر بودند، دروس مختلف بیشتری مورد آموزش واقع و مهارت‌های بیشتری کسب شد و جویندگان دانش به مراحل بالاتر گام نهادند و تشکیلات فرهنگی چه‌بسا برایشان گواهینامه صادر كرد و مشوقاتی درنظر گرفت. این آموزش‌های خودجوش و آموخته‌های خودخواسته گرچه به دریافت گواهی و کارنامه تحصیلی رسمی و معتبر منتهی نشد، اما از‌آنجاکه با عدم امکانات و در فضایی متفاوت، تکلیفی و با تمام وجود دنبال شده بود، برای همیشه در وجدان آزادگان نهادینه شد. (مبهوتی، همان: 154؛ اعتصام، 1394: 158)

در اردوگاه‌های مخفی حتی منابع آموزشی هم در اختیار قرار نگرفت. لذا منابع آموزشی جز محفوظات ذهنی، جزوات مختصر و محدودی بود که توسط برخی نخبگان اسرا در محورهایی چون قرآن، دعا، احکام، عقاید و سوادآموزی تألیف شده بود. (اعتصام، همان: 106، 158؛ حیدری‌نسب، 1396: 105) البته متون روزنامه‌های عربی یا انگلیسی که عموماً در دسترس قرار داشت جهت آموزش زبان و ترجمه مورد استفاده بود. پاره‌ای کتاب‌ها (ترجمه سخنان صدام)، نشریات تبلیغی دشمن چون حقیقت یا مجاهد، که در دسترس قرار داشت (رحمانیان، 1383: 45)، هم می‌توانست برای سوادآموزی فارسی مورد استفاده قرار گیرد. کشف دفترچه‌ها و جزوات آموزشی متناسب با محتوایش با مجازات همراه بود. (حمزه، همان: 62 و 130؛ آقامحمدی، 1392: 130؛ براتی، همان: 218)

بسیاری از لوازم‌التحریر اسارت نیز مخصوص همان عالم بود؛ در آن فضا که غالباً داشتن قلم و کاغذ ممنوع و یافتن آن جرم به‌حساب می‌آمد. جز جست‌وجوی پنهانی از مداد و خودکارهای معمولی و سعی تمام در بهره‌وری حداکثری از آن، که البته با مخفی‌کاری همراه بود، از بعضی نوشت‌افزارهای ابتکاری چون ذغال باطری به‌عنوان مداد، چوب تراشیده و آب به‌عنوان قلم و جوهرِ خطاطی، از زمین (خاکی یا آسفالت) و دیوار به‌عنوان لوح و از کاغذ پاکت‌های مختلف به‌عنوان کاغذ استفاده می‌شد. (امانی‌زاده، همان: 130، 145، 146؛ آقامحمدی، 1392: 130؛ زاغیان، 1386آ، 327) همچنین ابداع خودنویس با استفاده از سرنگ و تهیه جوهر با استفاده از برخی گیاهان یا حشرات و یا طراحی نوعی تخته با بهره‌گیری از کارتن، خمیر دندان، پارچه و پلاستیک یادکردنی است. (امانی‌زاده، همان: 160) (← تك‌نگاري)

در بعضی اردوگاه‌های رسمی با تأخير و به‌دنبال درخواست از مأموران صلیب به تعداد محدود قلم و کاغذ در اختیار قرار گرفت، اما پس از فرصتی به بهانة اینکه از آن استفاده ممنوعه می‌شود آن را منع کرده، حتی نوشت‌افزارهایی را که مأموران صلیب حدود هر دو ماه یک‌بار برای نوشتن نامه در اختیار قرار می‌دادند دوباره جمع‌آوری کردند. (رحمانیان، همان: 124؛ امانی‌زاده، همان: 146)

استادان و آموزگاران

معلمان دورة اسارت همه کسانی بودند که از برخی اطلاعات، انگیزه‌ها و ابتکارات برای آموزش برخوردار بودند. اغلب این افراد از روحانیون و طلاب، استادان و مربیان، فرهنگیان و دانشجویانی بودند که نسبت به مخاطرات جهالت مخصوصاً در عالم اسارت و در برابر برنامه‌های مختلف تعلیم اجباری دشمن جهت استحالة فرهنگی با استفاده از رسانه‌های مختلف بیم داشتند. (مبهوتی، همان: 155؛ معروفی، 1394: 399؛ زاغیان، 1386ب، 46؛ رحمانیان، همان: 107)

آموزشي نظام‌مند اما مخفيانه

با توجه به ابعاد مختلف کارهای آموزشی و مخاطرات آن، به‌مرور زمان و اقتضای احوال، تشکیلاتی فرهنگی‌آموزشی با مشارکت اقشار پیش‌گفته شکل گرفت. این تشکیلات، که گسترده‌ترین و مؤثرترین تشکیلات دورة اسارت بود، برنامه‌ریزی‌های وسیع و اقدامات فراگیری داشت. با توجه به حساسیت دشمن نسبت به امور آموزشی، جلسات با رعایت احتیاط و تدبیر، به‌صورت شبکه‌ای و در قسمت‌های مخفی‌تر اردوگاه تشکیل می‌شد. البته تفاوت سنی، فکری و اطلاعاتی فراگیران سبب می‌شد کلاس‌ها در سطوح متفاوت برگزار گردد. (علیدوست، همان: 123-125؛ براتی، همان: 204-206، 218؛ معروفی، همان: 390)

چون اجتماع افراد مخصوصاً با تعداد بیشتر اغلب ممنوع و مخاطره‌آمیز بود، به اقتضاي شرایط برنامه‌های آموزشی با تعداد متفاوت، عموماً با یکی دو نفر و بعضاً با افراد یک آسایشگاه و احیاناً یک قسمت و چه بسا کل اردوگاه برگزار می‌شد که البته پنهان‌کاری و مراقبت وصف ذاتی این برنامه‌ها بود. (مبهوتی، همان: 274؛ اعتصام، همان: 158) در برخی فرصت‌ها که نشستن حساسیت‌زا بود، برنامة آموزشی به‌صورت سیار- آموزگار در وسط و فراگیران در طرفین- صورت مي‌گرفت. (حیدری‌نسب، 1391: 172؛ همو، 1395: 106)

ازجمله برنامه‌هایی که کارکرد عمیق آموزشی‌پرورشی داشت برگزاری جلسات دعا، نماز جماعت، همایش‌ها و مراسم بزرگداشت مناسبت‌های ملی‌مذهبی با اجرای سخنرانی، قصه‌گویی، نمایش و... بود. (احمدزاده، 1388: 151؛ رحمانیان، همان: 28 به بعد) شورای فرهنگی اردوگاه در آستانة رسیدن مناسبت‌ها پاره‌ای مقدمات چون اصل برنامه (شامل متن، سرود، شعر، نمایش و...)، عوامل، زمان و مکان اجرا، مسابقه و جوایز و امكان و چگونگي پذیرایی را پیش‌بینی و دنبال می‌کرد. از بین مناسبت‌های ملی، دهه فجر و ایام نوروز موقعیت ممتازی داشت کما آنکه مراسم مذهبی، ماه‌های رمضان، محرم و صفر از جایگاه خاصی برخوردار بودند. به‌ویژه آنکه در این موقعیت‌ها انگیزة بزرگداشت مضاعف و احیاناً مراقبت و فشار دشمن کمتر می‌شد. (عاملی، 1390: 39، 219؛ حیدری‌نسب، 1391: 192-202)

كتاب‌شناسي

آقامحمدی، محمدرضا (1392). کمی تا آخر دنیا. تهران: سوره مهر.

احمدزاده، میکائیل (1388). اردوگاه پانزده تکریت. تهران: شاهد.

اعتصام، ابراهیم (1394). به‌سمت پرواز. تهران: پیام آزادگان.

امانی‌زاده، علی‌اصغر (1393). بررسی وضعیت اسرای ایرانی در اردوگاه‌های عراق. تهران: سروش.

براتی، محمدرضا (1387). ترنم رهایی، مشهد: زلال اندیشه.

حمزه، محمود (1389). برای گل نرگس. تهران: پیام آزادگان.

حیدری‌نسب، علیرضا (1391). اتاق پیامبران. چ دوم، تهران: آل احمد.

حیدری‌نسب، علیرضا (1396). خاکریز دوازدهم. تهران: پیام آزادگان.

داعی، علی (1387). نقض حقوق اسیران جنگی ایرانی و مسئولیت بین‌المللی دولت عراق. تهران: پیام آزادگان.

داعی، علی (1387). حقوق اسیران جنگی. تهران: پیام آزادگان.

رحمانیان، عبدالمجید (1383). تئاتر در اسارت. چ دوم، تهران: امید آزادگان.

رکنی، سید کاظم (1389). دست بالای دست. قم: یاران قلم.

زاغیان، اصغر (1386آ). دوازدهمین اردوگاه. قم: مؤسسه فرهنگی نینوا.

زاغیان، اصغر (1386ب). شکوفه‌های صبر. تهران: پیام آزادگان.

سالمی‌نژاد، عبدالرضا (1386). دانستنی‌های آزادگان. تهران: پیام آزادگان.

عاملی، جواد (1390). زندگی و مبارزات حجةالاسلام سید علی اکبر ابوترابی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

علیدوست، علی (1391). ابر فیاض. چ دوم، تهران: پیام آزادگان.

مبهوتی، احمد (1388). دیار غربت. تهران: پیام آزادگان.

معروفی، حسین (1394). بچه‌های حاج قاسم، چ اول، تهران: فاتحان.

نوری، حسن، (1393). کشکول دربند، تهران: پیام آزادگان.

یاحسینی، سیدقاسم (1387). پنهان زیر باران، چ دوم، تهران: سوره مهر.

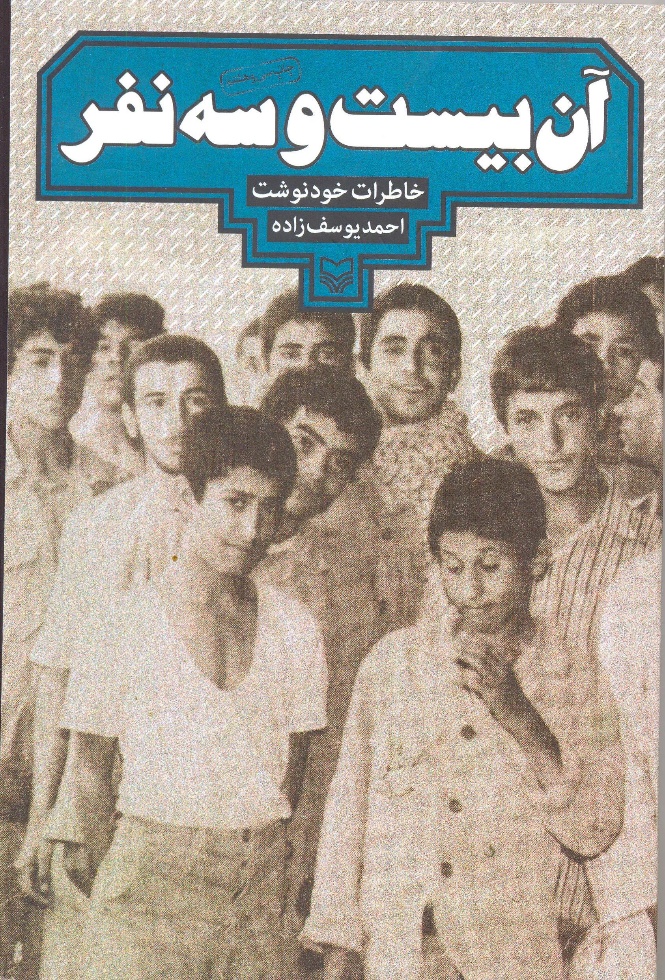
عليرضا حیدری‌نسب

آن بیست‌و‌سه نفر

كتاب خاطرات خودنوشت اسير آزادشدة ايراني احمد يوسف‌زاده.

آن بیست‌و‌سه نفر دربردارندة خاطرات احمد یوسف‌زاده از دوران اسارتش در شانزده سالگی به همراه 18 نوجوان کرمانی و 4 نوجوان دیگر است که در عملیات بیت‌المقدس به اسارت ارتش بعث در‌می‌آیند. این کتاب شرح هشت‌ماه ابتدایی اسارت است و اتفاقاتی را روایت می‌کند که برای این گروه بیست‌وسه نفره رخ داده است. کتاب به یک پیش‌فصل و چهار فصل بهار، تابستان، پاییز و زمستان تقسیم می‌شود.

در پیش‌فصل کتاب، یوسف‌زاده خاطراتش را از جبهة نورد، برادرها، مادر و دوست صمیمی‌اش حسن اسکندری روایت می‌کند.

فصل اول کتاب بهار نام دارد که به 47 بخش تقسیم شده است؛ از زماني‌كه یوسف‌زاده با خود کلنجار می‌رود به جبهه برود یا نه تا اعزام مجدد به جبهه، که با وجود مخالفت مادر و فرماندهان با دوستانش به جبهه اعزام می‌شوند، عملیات آغاز می‌شود؛ بعد از کلی پیشروی، خبر می‌رسد به‌علت اینکه جبهة  


کناری (تیپ نور) درست و به‌موقع عمل نکرده، آنها در محاصرة دشمن قرار گرفته‌اند؛ اگر مقاومت کنند، نیروی کمکی می‌رسد، اما خبری از نیروی کمکی نمی‌شود و همگی اسیر می‌شوند. بعد از ورود به بازداشتگاه اسرا، با فردی ایرانی به نام صالح آشنا می‌شود که به‌ظاهر در خدمت نیروهای عراقی است، ولی در باطن به نیروهای ایرانی کمک می‌کند (← ملاصالح قاري). بازجويي شروع مي‌شود: «خیلی زود عملیات تشکیل پرونده شروع شد. اسرا یکی‌یکی از زندان خارج می‌شدند. سؤال‌های بازجو همان سؤال‌های بصره بود، به‌علاوه یک سؤال مهم و حیاتی: ارتشی هستید یا بسیجی یا پاسدار؟ راهنمایی صالح آنجا به کمک اسرایی آمد که پاسدار بودند. همه شدند ارتشی یا بسیجی. نوبت بازجویی من رسید. برخلاف دیگران، که در همان محوطة‌ زندان بازجویی می‌شدند، گروهبان عراقی مرا از آنجا خارج کرد... نمی‌دانستم مرا به کجا می‌برند و چه نقشه‌ای برایم دارند. همه‌چیز و همه‌جا مخوف و وهمناک بود. به یکی از اتاق‌های انتهای راهرو منتقل شدم. سربازی وسط اتاق ایستاده بود. مردی کوتاه‌قد، که بعدها فهمیدم اسمش فؤاد است، روی لبه‌ تخت نشسته بود. داشت با دکمه‌های ضبط‌صوتِ کتابیِ جلدچرمی‌اش ور می‌رفت... میکروفن ضبط صوت را وصل کرد و بعد برای اولین‌بار جدّی به من نگاه کرد و پرسید: اسمت چیه؟

- احمد.

- اهل کدوم استانی؟

- کرمان...

- آقای احمد، شما چند سالته؟

- هفده سال.

از روی تخت خم شد به‌سمت من. سرهایمان به هم نزدیک شد. بوی تند ادکلنش پیچید توی بینی‌ام. گفت: ببین، من کار ندارم واقعاً چند سالته؟ من می‌خوام صدات رو ضبط کنم این تو.» اشاره کرد به ضبط‌صوت کتابی‌اش و ادامه داد: «وقتی ازت می‌پرسم چند سالته، می‌گی سیزده سال. وقتی هم ازت می‌پرسم چرا اومدی جبهه، می‌گی به زور فرستادنم. فهمیدی؟ خلاص!

دلم هُری ریخت پایین. ماجرای روز اعزام آمد جلوی چشمم و صدای قاسم سلیمانی، وقتی که داشت کوچک‌ترها را از صف بیرون می‌کشید، پیچید توی گوشم: عراقیا بچه‌های کم‌سن‌وسال رو، وقتی اسیر می‌شن، مجبور می‌کنن بگن ماها رو به زور فرستادن جبهه. دلم را قرص کردم. از خداوند و حضرت زهرا کمک خواستم و با قاطعیت در جواب فؤاد گفتم: ولی من هفده سالَمِه. کسی هم من رو به زور نفرستاده جبهه! فؤاد گُر گرفت انگار. بلند شد ایستاد. اما لحن دلسوزانه‌ای در پیش گرفت. گفت: این حرفا رو خمینی تو کله‌ت کرده یا خامنه‌ای یا رفسنجانی؟ ببین بچه! دوست ندارم تو کتک بخوری. من خودم ایرانی‌ام. اگه به حرفم گوش ندی، اين اسماعیل (اشاره کرد به گروهبان گنده‌ عراقی) رحم نداره. می‌زنه لِهِت می‌کنه!

... فؤاد دستش را گرفت زیر چانه‌ام و سرم را بالا آورد. بعد برگشت به‌سمت اسماعیل، به او اشاره‌ای کرد و ناگهان ضربة محکمی میان شانه‌هایم نشست و پشت‌بند آن بارانی از کابل روی بدن و سروصورتم فرود آمد. فؤاد جواب هیچ‌یک از سؤال‌هایش را آن‌طور که می‌خواست نگرفته بود. ازطرفی حوصله نداشت بازی را از اول شروع کند. ناگزیر ضبط صوت را خاموش کرد، چند فحش دیگر نثارم کرد و از اسماعیل خواست مرا به زندان برگرداند. (یوسف‌زاده، 1394: 153-156)

آنها ابتدا روانة بصره و سپس بغداد می‌شوند. صدام، با دیدن فیلم اسرای نوجوان، تصمیم می‌گیرد که برای ظاهرسازی در مجامع جهانی، اسرای کم‌سن‌وسال را آزاد کند. برای همین، آن بیست‌و‌سه جدا می‌شوند تا پس از دیدار با صدام، به ایران بازگردانده شوند: «صبح روز ۱۶ اردیبهشت‌ماه، ابووقاص [رئیس زندان] آمد توی زندان و حرف‌های مهمی بین او و صالح ردوبدل شد... صالح آمد و گفت آماده رفتن باشيد... ماشین ون سر کوچه به انتظار ایستاده بود. سوار شدیم؛ به سمتی نامعلوم... وارد منطقه‌ای شدیم که با سایر جاهای شهر بغداد تفاوت داشت. کمی که رفتیم ماشین مقابل درِ دیگری، شبیه دری که از آن گذشته بودیم، توقف کرد... وارد اتاق وسیعی شدیم... وارد ساختمانی شده بودیم شبیه آنچه به اسم قصر در کتاب‌ها خوانده بودم... برای ورود از یک گیت امنیتی عبور کردیم. در جایی دیگر بازدید بدني شدیم و کمربندهایمان را به‌اجبار در آوردیم و گوشه‌ای گذاشتیم. لحظه‌ای بعد وارد سالن بزرگی شدیم که میز بیضی‌شکل بزرگی وسط آن دیده می‌شد... به فاصلة چند متری اطراف میز، عدة زیادی افراد نظامی ورزیده و هیکلی حلقه زده بودند. خبرنگارها هم با دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری، گوشه‌ای ایستاده بودند. ابووقاص به‌سرعت خودش را رساند به صالح و چیزی به او گفت. صالح، متعجب، از جا بلند شد و به ما گفت: می‌گه آقای سید رئیس الان میان. همه بلند بشید!... از پشت سر صدای پاکوبیدن نظامیان بلند شد و عکاس‌ها به‌سمت صداها هجوم بردند. از فاصلة دور دیدیم مردی با لباس نظامی، دست دخترکی سفیدپوش را گرفته و دارد به‌سمت ما می‌آید. دنیا انگار روی سرمان خراب شد. ما در قصر صدام بودیم؛ مردی که شهرهایمان را موشک‌باران و به خاک کشورمان تجاوز کرده بود. [صدام] اول از شروع جنگ میان دو کشور ایران و عراق اظهار تأسف کرد و بعد ژست صلح‌طلبی گرفت و گفت: امروز ما خواستار صلح هستیم و گروه‌هایی از سازمان ملل هم دارند تلاش می‌کنند. اما رژیم ایران حاضر نیست تن به صلح بدهد! او سپس رو به ما گفت: همه‌ بچه‌های دنیا بچه‌های ما هستند. رژیم ایران نباید شما را در این سن‌وسال به جبهه می‌فرستاد که کشته بشوید. جای شما در میدان جنگ نیست. شما الان باید در مدرسه باشید و درستان را بخوانید...

عکس گرفتن با صدام حسین بیش از حد برایمان سخت و نفرت‌آور بود. اما ما اسیر بودیم و چاره‌ای جز انجام دادن فرمان نداشتیم. با اکراه جمع شدیم پشت صندلی صدام. حال بدی داشتم. نمی‌خواستم در عکس دیده بشوم. سرم را پایین گرفتم. همه‌چیز برای گرفتن یک عکس یادگاری مهیا بود. اما این عکس چیزی کم داشت؛ لبخندی که روی لب‌های ما باشد و فضای عکس را کاملاً عاطفی کند. صدام زیرکانه، برای عوض کردن چهرة درهم‌رفته‌ ما دست به کار شد. از ما پرسید: کدام‌یک از شما می‌تواند یک